

شیوه‌ها و امکانات واژه‌سازی در زبان فارسی معاصر (۷)

دکتر علی‌اشرف صادقی

پسوندهای اسم‌ساز (دنباله)

۲۹) پسوند «ئی» (= -i)

این پسوند در اصل مشتق از «ئی» نسبت است که در ساختمان صفات نسبی به کار می‌رود، اما در فارسی معاصر در چند مورد نقش اسم‌ساز پیدا کرده، بدون آنکه اسمهایی که با آن ساخته شده‌اند همه در اصل نقش صفتی داشته باشند. در همه این موارد، چنانکه در شماره‌های قبل نیز یادآوری گردید تخصیص معنی وجود دارد. موارد اسم‌ساز «ئی» از این قرار است:

۱) به اسم ملحق می‌شود و اسمهایی می‌سازد که بر اشیائی دلالت می‌کنند که به پایه شباهت دارند: لنگی (هر چیز لنگ مانند مثل چادرشب که معمولا چیزی در آن می‌پیچند)، انباری (جایی شبیه به انبار، انبار کوچک در منازل)، درگاهی (جای درگاه مانند)، میدانگاهی، عدسی (قسمت شفاف چشم که کار تطابق را انجام می‌دهد و شبیه عدس است؛ نیز قطعه‌ای شیشه‌ای یا از هر جنس شفاف دیگر که معمولا سطح آن محدب مانند عدسی است)، توری (پارچه متخلخل مشبک شبیه به تور)، نرگسی (بورانی اسفناج که روی آن را تخم مرغ نیمرو شده می‌گذارند که شبیه به گل نرگس است)، نبشی (نواری آهنی که دارای زاویه نود درجه است و شبیه نبش دیوار است)، مغزی (نواری که برای تزیین میان دو لبه درز جامه می‌دوزند و رنگ آن معمولا با رنگ جامه تفاوت دارد؛ این نوار در حکم مغز لباس است)، زانوئی (استوانه کوچک خمیده‌ای با زاویه نود درجه یا بیشتر برای تغییر مسیر آب و جز آن)، سری (چیزی که در سر و بالای چیز دیگری قرار می‌گیرد)، دری (در و درپوش بعضی ظروف)، گلگی (در تداول مکانیسم‌ها قسمتی از استارتر ماشین که در انتها الیه جلوی آن، یعنی در سر آن قرار دارد).

۲) به نام بعضی اندامهای بدن و بعضی کلمات دیگر ملحق می‌شود و اسمهایی می‌سازد که خاص آن اندام یا شیء به طور اعم است یا آن اندام با آن کار می‌کند: گوشی (در تلفن)، چشمی (عدسی‌ای که روی در منازل کار می‌گذارند و از داخل بیرون را با آن می‌بینند)، پشتی (بالش ماندی که به آن تکیه می‌دهند و نیز قسمت پشت صندلی و مبل)، شستی، پائی (پدال اتوموبیل و غیره)، انگشتی (پوشش پلاستیکی نازک برای جلوگیری از تماس انگشت با بیرون؛ نیز انگشتی نام وسیله‌ای است که در موتورهای درون‌سوز موجب پیوند پیستون و دسته پیستون و حرکت چرخشی میل‌لنگ می‌شود. در این معنی انگشتی به شماره (۱) تعلق دارد نه به شماره (۲))، بارانی (روپوشی که خاص پوشیدن در مواقع بارانی است)، سحری (غذائی که در سحر می‌خورند)، افطاری، عیدی (پولی که در اعیاد بزرگترها به دیگران می‌دهند)، خروجی (محل یا در خاص خارج شدن؛ نیز ایوان کوچکی در جلوی اطاق یا ساختمان)، ورودی (محل وارد شدن)، شانسی (وسیله خاص [آزمودن] شانس برای بچه‌ها).
کلمه ناشتانی (غذای خاص [حالت] ناشتا) در این مورد استثنا است، زیرا پسوند به صفت ملحق شده است. در کلمه صافی (وسیله خاص صاف کردن) نیز پسوند به صفت ملحق شده، اما در اینجا «صاف» مخفف مصدر «صاف کردن» است.
۳) به نام بعضی مواد خوراکی ملحق می‌شود و خوردنیهایی را که با آن ماده تهیه می‌شود نشان می‌دهد: سیرابی، عدسی.
۴) به مصدر می‌چسبد و نام اشیائی را می‌سازد که عمل بیان شده توسط مصدر معمولا بر آنها واقع می‌شود یا می‌تواند واقع شود: بافتنی (آنچه آن را می‌بافند)، بستنی (آنچه آن را می‌بندند، یعنی سفت و منجمد می‌کنند)، نوشیدنی، آشامیدنی، خوردنی.

مجازاً نوشابه الکلی)، مادگی (اندام ماده گیاهها)، نزدیکی (جای نزدیک) و نظایر آنها در اصل پسوند حاصل مصدر (اسم معنی) است، اما این اسمها را برای نامیدن یکی از مصداقهای عینی و ملموس آنها به کار برده‌اند.

کلمات سه راهی (محلّی یا چیزی که سه راه از آن منشعب می‌شود)، سه کنجی (گوشه دیوار) نیز ظاهراً از همین مقوله است. (۱۱) دسته دیگری از اسم مصدرها و مرجحاً اسم عملها یعنی آنهایی که از اسم + بن مضارع + -ئی ساخته شده‌اند برای دلالت بر وسیله‌ای که عمل بیان شده توسط اسم عمل با آنها انجام می‌گیرد به کار می‌روند، مانند سوپ خوری (ظرف خاص خوردن سوپ)، شربت خوری (ظرف ویژه خوردن شربت) و غیره. مثالهای دیگر: آبخوری، آجیل خوری، آبمیوه‌گیری، آش خوری، ترشی خوری، دست شویی، دم‌کُنی، روشویی، شیرینی خوری، فالوده خوری، قهوه خوری^۲.

(۱۲) دسته دیگر از اسمهایی که با «-ئی» نسبت ساخته شده‌اند ترکیباتی هستند که پایه آنها از يك «حرف اضافه مرکب» + اسم، اسم + اسم (مضاف و مضاف الیه) و هم + اسم تشکیل می‌شود، مانند زیرسیگاری، جامدادی، هم‌شاگردی. در این ترکیبات همیشه نشانه اضافه (-e یا -ye) حذف می‌شود. این کلمات به چند دسته تقسیم می‌شوند:

الف- ترکیباتی که جزء اول آنها حروف اضافه مرکب مانند زیر، روی، توی، پیش، دم، سر و غیره است. این ترکیبات بر اشیائی دلالت می‌کنند که پایه ترکیب به نوعی محل و جای آنها شمرده می‌شود. مثلاً زیرسیگاری یعنی چیزی که زیر سیگار قرار می‌گیرد، رومیزی یعنی آنچه روی میز انداخته (گسترده) می‌شود. مثالهای این دسته عبارت‌اند از: زیردریائی، زیرپیراهنی، زیرشلواری، زیردستی، روتختی، رومیزی، پیش‌دستی، دم‌پایی، سرپایی، سردرختی، پادری.

زیرپیراهنی به شکل زیرپیراهن نیز متداول است. بعضی از این ترکیبات برای نامیدن يك عمل (ضربه) به کار می‌رود: تودهنی، توسری، پس‌گردنی.

کلمه سرفقلی نیز از همین مقوله است که معنی مجازی پیدا کرده است. دو ترکیب پاتختی و زیرلفظی نیز اصطلاح شده‌اند. ب- ترکیباتی که پایه آنها از اسم + اسم تشکیل شده است، مانند جامدادی، جالباسی، جاصابونی، جاسیگاری، جاکفشی، چوب لباسی، چوب‌رختی، چوب‌دستی.

فرق این دسته با دسته قبل در این است که در این ترکیبات مضاف و مضاف الیه بر دو چیز (شیء) معین دلالت می‌کنند و مضاف الزاماً محل و جای مضاف الیه نیست. مثلاً چوب و رخت با چوب و دست و حتی جا و کفش در عالم خارج دو چیز متفاوت‌اند.

بسیاری از کلماتی که به این شکل ساخته می‌شوند به صورت صفت نیز به کار می‌روند: آب آشامیدنی، چیز خوردنی.

(۵) در کلمه «گشتی» به اسم مصدر ملحق شده و بر کسی دلالت می‌کند که عمل گشت را انجام می‌دهد.

(۶) به انواع اسم ملحق می‌شود و اسمهایی می‌سازد که هر نوع رابطه و وابستگی از آنها برمی‌آید: سپاهی (وابسته به سپاه، عضو سپاه)، جمهوری (حکومت وابسته با جمهوری توده مردم)، نشانی (هر چیز یا اطلاعی که نشان کسی یا چیزی را در برداشته باشد، بویژه آدرس)، لالائی (ترانه‌هایی برای خواب کردن کودکان که واژه «لالا» در آنها تکرار می‌شود).

بعضی از این کلمات به شکل صفت نیز به کار می‌روند: افراد سپاهی، حکومت جمهوری.

کلمه «ناوی» (عضو نیروی دریائی، از ساخته‌های فرهنگستان اول) ظاهراً به «ناو» منسوب است یا تحت تأثیر کلمه navy انگلیسی ساخته شده است.

(۷) به صفات فاعلی و مفعولی و ندرتاً اسم ملحق می‌شود و اسمهایی می‌سازد که پایه در آنها در حکم صفت مفعولی یا مطلق صفتی است که در ترکیب وجود دارد: مقرری (حقوقی که مقرر شده)، عایدی (درآمدی که عاید شده)، موجودی (پولی که موجود است)، نذری (غذائی که نذر شده)، حاضری (غذائی که [به شکل پخته نشده] حاضر شده است).

(۸) «-ئی» در کلمات تبریزی (نوعی درخت)، شامی (نوعی غذا)، چینی (ظروف ساخته شده با کائولن و کوارتز و غیره)، حلبی (ورقه نازک آهن که سطح آن را با قلع پوشانده‌اند)، بخاری، اسلیمی (سیکی در نقاشی)، نگاری (ابزار خاص کشیدن شیره تریاک)، جایی (مستراح)^۱، حالی (کسی بودن یا شدن یا کردن) و غیره در مقطع کنونی زبان تجزیه‌ناپذیرند و نه معنی پایه در آنها محسوس است و نه معنی پسوند. این کلمات را در زبان شناسی کلمات متحجر یا واژگانی شده می‌نامند (petrified, lexicalized, fossilized).

(۹) «-ئی» در کلمات اردنگی، همگی، تمامی (و جملگی در فارسی ادبی) فاقد نقش معینی است، زیرا این کلمات بدون پسوند نیز به همین معانی به کار می‌روند.

(۱۰) «-ئی» در کلمات شیرینی، چربی، ترشی، سبزی، بلندی، خشکی، آبادی، گودی، سراشیبی، سربالایی، نجسی (نجاست و

بعضی از این ترکیبات بدون پسوند نیز به کار می‌روند. چوب لباس^۳.

پ- ترکیباتی که جزء اول آنها «هم» است، مانند هم کلاسی، هم شهری، و غیره. این ترکیبات برای دلالت بر اشخاصی به کار می‌روند که در اختصاص داشتن به مصداق جزء دوم پایه با هم اشتراك دارند. مثالهای دیگر: هم اطاقی، هم ولایتی.

کلمه هم شاگردی به کسی گفته می‌شود که در شاگرد [بودن] نزد کسی یا در کلاسی با دیگران اشتراك دارد و بنابراین به «شاگرد» (جزء دوم پایه) اختصاص ندارد. نظیر این ترکیب کلمه هم عروس است که در بسیاری از لهجه‌ها به معنی جاری (دوزن) که همسر دو برادرند) به کار می‌رود و صورت قدیمتر آن که در بسیاری از لهجه‌ها با تلفظهای مختلف باقی مانده «هم بیوگ» است.

(۳۱) «-واره»

این پسوند از دو پسوند «-وار» صفت ساز و «-ه» اسم ساز ترکیب شده و به قول پیسیکوف (ص ۷۶) يك «بلوك پسوندی» است که مانند پسوند ساده عمل می‌کند. برای ساختن اسم اشیائی به کار می‌رود که به مصداق پایه شباهت دارند. از کلمات قدیمی ساخته شده با این پسوند که در فارسی معاصر باقی مانده کلمه «گهواره» است، به معنی چیزی شبیه به «گاه» (= تخت)، اما این کلمه امروز در حکم کلمه بسیط است. در دهه‌های اخیر به این قیاس کلمات زیر ساخته شده است:

آدمواره (آدم ماشینی، در برابر rabot)،

اندامواره (ارگانسیم)،

جشنواره (فستیوال)،

جمله‌واره (شبه جمله، دو جمله غیر مستقل که يك جمله مستقل می‌سازند)،

سازواره (ارگانسیم، رك. دایرة المعارف مصاحب)،

سنگواره (فسیل)،

فهرستواره (در اصطلاح کتابداران index)،

ماهواره (قمر مصنوعی، در برابر satellite)،

مُهرواره (مُهرمانندی که در ادوار گذشته نامه‌ها را با آن مهر و موم می‌کرده‌اند، در برابر bulla در انگلیسی و bulle در فرانسه).

در دو کلمه یادواره و نامواره، پسوند «-واره» به معنی برنده و

حامل است و همان است که در نامور و، با تفاوتی در معنی، در

گوشواره و دستواره (چوبدستی) دیده می‌شود.

(۳۰) پسوند «-گان»

این پسوند در اصل همان «-گان» جمع است که به کلمات مختوم به «-ه»، مانند بنده ملحق شده و به شکل «-گان» در آمده است، اما لااقل از قرن ششم به کلماتی برمی‌خوریم که به صامت ختم شده، ولی با «-گان» جمع بسته شده‌اند. در فارستانامه ابن بلخی (چاپ لیسترنج، ص ۹۳) برید به بریدگان جمع بسته شده است. ملك الشعراء بهار فرزند را به فرزندگان جمع بسته است. در دهه‌های گذشته نیز آحاد و عشرات و مآت را به یگان، دهگان و صدگان ترجمه کرده‌اند. اندکی بعد ناوگان به معنی مجموعه ناوها [ی کشور] ساخته شده است، سپس به تدریج «-گان» به معنی مجموع و مجموعه به کار رفته است. در سالهای اخیر با این پسوند کلمات زیر ساخته شده است:

نشانگان (سندرم، در پزشکی)،

واژگان (مجموعه واژه‌های زبان به طور اعم یا يك رشته به طور اخص، در برابر vocabulary)،

فهرستگان (— ایران، مجموع فهرستهای در هم شده آن که به چاپ هم رسیده است، از اصطلاحات کتابداران)،

رمزگان (كد، مجموع كدها)،

صیغگان (در اصطلاح زبان‌شناسان، مجموعه صیغه‌های يك مجموعه زبانی، مانند نظام فعل، در برابر paradigm)،

سازگان (در برابر سیستم که از واحدهای وابسته به هم تشکیل شده است)،

هرمزگان، نام استانی که بندرعباس مرکز آن است ظاهراً به معنی تنگه هرمز و مجموعه مناطقی است که در حول و حوش آن است. نیز ممکن است «-گان» در اینجا مفید معنی نسبت باشد (= مناطق منسوب به هرمز).

حاشیه:

(۱) احتمالاً «جائی» در اصل بایاه نکره تلفظ می‌شده و به معنی «يك جائی، جای غیر قابل ذکری» بوده، اما بعدها جای تکیه آن عوض شده است. برای عوض شدن جای تکیه و علت آن، رك. علی اشرف صادقی، «عوض شدن جای تکیه در بعضی از کلمات فارسی»، مجله زبان‌شناسی، سال ششم، ش ۲، ۱۳۶۸، ص ۸-۲۳.

(۲) تعدادی از مثالهای این بند را دکتر محمد معین در اسم مصدر، ص ۹۸ نیز آورده است.

(۳) و بعضی ترکیبات دیگر هستند که اصلاً با پسوند به کار نرفته‌اند، مانند جلوخان، پیشخان (به غلط پیشخوان).

(۳۲) «- نینه»

«- ك» در این معنی در خطاب نیز به کار می‌رود: پسرک (= پسره) نکن.

این پسوند نیز از دو پسوند «- نین» صفت ساز و «- سه» اسم ساز ترکیب شده است. از اسمهای قدیمی که با این پسوند ساخته شده و زنده اند واژه‌های گنجینه، سفالینه (ظروف ساخته شده با سفال)، خاکینه (از خاک = تخم مرغ) و تا حدی پشمینه (لباس پشمی) را می‌توان ذکر کرد، اما خاکینه امروز بسیط شمرده می‌شود.

پسوندهای تصغیر و تحبیب

(۳۳) «- ك» (= - ak)

(۳۴) «- چه»
این پسوند نیز به اسم ملحق می‌شود و ماهیت دستوری آن را حفظ می‌کند و برای نشان دادن دو معنی زیر به کار می‌رود:

(۱) کوچکتر بودن مشتق نسبت به پایه: آلوچه، اطاقچه، بازارچه، بیلچه، پسرچه، پیازچه، تریچه، حوضچه، دخترچه، درختچه، دریاچه، دوشکچه، دولابچه، دفترچه، دیگچه، زاغچه، صندوقچه، قالیچه، کتابچه، لحافچه.

دو کلمه خر سچه و خرچه (به معنی بچه نسبتاً بزرگ) در برابر بچه نیز در تداول رایج است.

این پسوند اساساً در مورد اشیاء به کار می‌رود و دو کلمه پسرچه و دخترچه استثناً به نظر می‌رسند (در مورد انسان «- ك» به کار می‌رود).^۴

«- چه» نسبتاً فعال است و در فرهنگستان اول کلمات زیر با آن ساخته شده که در رشته‌های مربوط متداول اند: برچه (قسمتهای کوچک مادگی گل که میوه را می‌سازند، در برابر carpelle فرانسه)، برگچه (برگ کوچک، در برابر foliole فرانسه)، بندچه (مفصل کوچک انگشت)، لگنچه (حوضچه، در برابر bassinnet در پزشکی)، مِخچه (در برابر دماغ اصغر و cervelet فرانسه، یکی از سه قسمت مغز)، ناوچه. فرهنگستان دو کلمه تیمچه (که از قدیم متداول بوده) و دفترچه را نیز در برابر پاساژ و carnet فرانسه پیشنهاد کرده است.

کلمه تیرچه نیز در سالهای اخیر به معنی تیر کوچک چوبی یا سیمانی، همراه با بلوک (تیرچه بلوک) در برابر joist and block متداول شده است.

(۲) شباهت مشتق به پایه را نشان می‌دهد:
ماهیچه (قسمتی از گوشت بدن که دو سر آن باریک و شبیه به ماهی است)^۵، تاریخچه (شرح تاریخی مطلب یا موضوع یا چیزی که شبیه تاریخ به معنی اعم آن است)، میخچه (برآمدگی روی انگشتان پا در اثر فشار کفش، چیزی که شبیه میخ است)، ماماچه (قابله، ماما. در فارسی قدیم ماما به معنی مادر متداول بوده و بنابراین ماماچه نسبت به بچه شخص شبیه به مادر است، در زایاندن او)، بادامچه (درختچه‌ای از تیره گل‌سرخیان و از گونه بادامها؛ نیز نام دو نوع درختچه دیگر). دنبالچه نیز می‌تواند به معنی چیزی که شبیه دم است (یا احتمالاً دم کوچک) باشد.

در کلمه بازیچه ظاهراً همانطوریکه نجم‌الغنی‌خان (نهج‌الادب، ص ۶۱۷) گفته، «- چه» نسبت را می‌رساند و این کلمه به معنی «چیز مرتبط با بازی» (اسباب بازی) است.

این پسوند به اسم ملحق می‌شود و در ماهیت دستوری آن تغییری نمی‌دهد و معانی زیر را می‌رساند:

(۱) کوچکتر بودن و گاهی ظرافت مشتق را نسبت به پایه نشان می‌دهد: اطاقك، دخترك، چاهك، باغك، شاخك، مرغك، دیوارك، شهرستانك (نام محلی نزدیک تهران).

«- ك» به این معنی گاهی نیز به اسمهای خاص ملحق شده است: اصفهانك، تبريزك، كاشانك.

این پسوند در این معنی نسبتاً زنده است و در سالهای اخیر کلمات شهرك، شلوارك، شرتك و گر وهك با آن ساخته شده است.

(۲) تحقیر و بی‌ارزش بودن پایه را از نظر گوینده می‌رساند و در این معنی به نام انسانها، حیوانات، اشیاء و نیز به صفات ملحق می‌شود: زنك، مردك، شیخك، آخوندك، روبهك، نادانك، خرك، تنبلك، خلك، زشتك.

این کلمات در خطاب هم به کار می‌روند. استعمال پسوند در این معنی تقریباً قیاسی است.

(۳) عطف و احساس خوب گوینده را نسبت به مصداق پایه می‌رساند و به اسم و صفت، هر دو، ملحق می‌شود: طفلك، فرزندك، دخترك، خوشگللك. (این پسوند معمولاً از طرف بزرگترها در مورد کوچکترها به کار می‌رود و امروز کلمات پدرك و مادرك متداول نیست، اما در قدیم مامك و بابك به کار رفته است).

(۴) گاهی نیز به تعبیر دهخدا نشانه «کمی و تقلیل و کوتاهی و اندکی» است. در این صورت نیز، هم به اسم و هم به صفت ملحق می‌شود: آبك، آبگوشتك، جوانك (جوان کم سن و سال)، پیشترك، بهترك، دیرترك، كمك و غیره.

گاهی بعضی از این کلمات در نقش قید به کار می‌روند: خوش خوشك، كم كمك، نم نمك.

(۵) خودمانی بودن مصداق پایه را نشان می‌دهد: پسرك، در صحبت از پسری که با گوینده آشنا است ولی میان آنها نزدیکی وجود ندارد تا پسوند عطف را نشان دهد. مثال دیگر: بُرك (بُرك نمیر بهار می‌آد) به معنی «بزه».

دانشکده ادبیات و علوم انسانی، تهران، سال ۱۹، ش ۳-۴، ۱۳۵۱، ص ۱۴۷-۵۰.

- کسروی، احمد، کافنامه، تهران، کتابفروشی دانش، ۱۳۳۱.
- معین، محمد، اسم مصدر- حاصل مصدر، تهران، ابن سینا، ۱۳۴۱.
- نجم الغنی خان، نهج الادب، لکهنو، ۱۹۱۹.

- Čxoidze, T.D., *Imennoe slovoobrazovanie v persidskom jazyke*, Tbilisi, 1969
- Pejsikov, L.C., *Leksikologija sovremennoego persidskogo jazyka*, Moscow, 1975.

در کلمات زیر از «-چه» هیچ يك از دو معنی فوق بر نمی آید: پاچه، خوانچه (خنچه در فارسی تهرانی)، طاقچه، کنچه، کمچه، کمانچه، کوچه، تیمچه. بنابراین باید آنها را کلمات متحجر تلقی کرد.

در کلمات چمچه، پارچه، غنچه، طهانچه، فرچه، کلوچه، لوجه (لب و لوجه) نیز پایه به تنهایی در فارسی امروز متداول نیست و بنابراین باید آنها را نیز از مقوله کلمات متحجر دانست.

در کلمه مورچه هر چند «-چه» به ظاهر تصغیر را نشان می دهد، اما مور به تنهایی در زبان ادبی امروز به همین معنی است و بنابراین مورچه تصغیر مور نیست، بلکه «-چه» صرفاً برای تأکید بر کوچک بودن مور به آن افزوده شده است (در قدیم مورچه کوچک را مورچه خرد می گفته اند. در لهجه های مرکزی به جای مورچه، مورچانه گفته می شود که ماهیت پسوند آن روشن نیست).

«-چه» در تمام موارد فوق به اسم ملحق شده است. در فارسی معاصر تنها کلمات نوچه و نیمچه (دارای رشد متوسط: نیمچه مرد، معادل نیمه؛ نیز به معنی مرغی که حد وسط بین جوجه و مرغ مادر است) از این کلیت مستثنا هستند.

در کلمات اجاره نامچه، قباله نامچه، قصبچه و دیباچه، «-چه» از شکل معرب «-جه» که خود از ag- پهلوی گرفته شده تحول یافته است (رك. صادقی، «اجاره نامچه...»، ص ۱۴۷-۵۰).

پسوند «-چه» در دریچه به صورت «-ئیچه» به کار رفته است. کلمه دنبالچه نیز در فارسی تهرانی به شکل دمبالیچه (در قمی: دمبلیچه) به کار می رود.

این پسوند می تواند به جای -ette و mini فرنگی به کار گرفته شود. مثلاً به جای سیگارت (که اکنون سیگار گفته می شود) می توانست سیگارچه به کار رود، یا به جای مینی بوس، مینی سوپر و مینی ژوپ می توان ماشین چه، سوپر چه و دامنچه به کار برد. همین طور به جای فیش (که مرحوم قزوینی و رقیقه به کار برده و امروز کتابداران برگه به کار می برند) می توان ورقچه گذاشت. فرهنگستان اول به جای ملازه و lulette زبان کوچک را که متداول بوده تصویب کرده است، اما می توان به جای آن زبانچه به کار برد.

مآخذ

۴) در فارسی بخارایی «-چه» در مورد انسان نیز به کار می رود. مثلاً از دو تن حاجی اسماعیل نام، آنکه کوچکتر است حاج اسماعیلچه نامیده می شود. رك. رجائی، لهجه بخارایی، ص ۱۴۲-۳ و نیز ص ۴۱۳، ذیل فلانچه (به معنی فلانی، فلان کس).

۵) در متمم راهنمای دانشگاه [تهران]، ص ۸، در فهرستی که با عنوان «واژه های علمی که به تصویب فرهنگستان ایران رسیده و در راهنمای دانشگاه به کار رفته است» آمده: «ماهیچه (مایچه) نام فارسی عضله است، چون اغلب عضله ها دارای دو سر باریک و شبیه به ماهی کوچک هستند ماهیچه نامیده می شوند». در فرهنگ فارسی معین نیز در تعریف ماهیچه آمده: «بعضی گوشتهای بدن انسان و جانوران که دو سر آن باریک و شبیه به ماهی است». در فارسی افغانی ماهیچه را ماهیگک (= ماهیک) و در تاجیکی موشک می نامند (مقایسه شود با لاتینی musculus (ماهیچه) که به معنی موش کوچک است).

۶) جزء آخر کلمه سرخچه (نوعی بیماری حصبه مانند شبیه به سرخک) که گاهی در تهران سرخچه نیز تلفظ می شود و در بعضی گویشها، از جمله بخارایی به صورت سرخچه به کار می رود امروز یا پسوند «-چه» ارتباطی ندارد و این کلمه در مراحل قدیمتر از سرخ و پسوند «-ئیچه»، «-ئیزه» ساخته شده است. این پسوند در ادوار قدیمتر زبان پهلوی (فارسی میانه) به شکل īčak- تلفظ می شده که بعدها به -izag بدل شده است و با «-جه» از يك ریشه است. سرخچه در قایینی و شهسوار زادی به شکل سرخیچه، در سنگسری به صورت سورچه (سور = سرخ)، در لاسگردی به شکل سورچه، در قمی به صورت سُرخچه، در رشتی به شکل سرخچه و در دزفولی به شکل sorize → سرخیزه، سُهریزه؛ سهر = سرخ، قس. سُهراب = سرخاب (نام پسر رستم)) به کار می رود. در فرهنگها آن را به صورت سرخچه، سرخیچه، سرخزه، سر خیزه، سر خیزه، سرخو و سرخده ضبط کرده اند و در هدایه المتعلمین ابویکر بخاری (قرن چهارم) (ص ۷۳۶) به صورت سرخچه و سرخیچه ضبط شده است. در اصفهان ظاهراً آن را وردون (از ورد، گل سرخ) می نامند.

- دهخدا، لغت نامه.
- رجائی، احمدعلی، یادداشتی درباره لهجه بخارایی، مشهد، انتشارات دانشگاه، ۱۳۴۲-۳.
- صادقی، علی اشرف، «اجاره نامچه، قباله نامچه، قصبچه...»، مجله